**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: استصحاب**

**14011124**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

آقای شهیدی در تفسیر کلمات شیخ در تفصیلی که بین این که زمان مفرِّد باشد نسبت به متعلق حکم،‌این تعبیری که شیخ تفسیری که قائل شدند در بعضی موارد گفتند به عموم عام تمسک می‌شود در بعضی موارد به استصحاب تمسک می‌شود پنج احتمال ذکر کردند. ما سه احتمالش را ذکر کرده بودیم، دو تا احتمال دیگری که ذکر شده، این دو تا احتمال دیگری که هست، احتمالاتی است که نمی‌دانم این احتمالات را به عنوان تفصیل کلام شیخ ذکر شده یا خودش فی نفسه ذکر شده. چون از کلام شیخ خیلی اجنبی هستند هر دوشان، و ربطی به کلام شیخ ندارند. واضح است که شیخ. ولی فی نفسه این دو تا احتمال می‌تواند مطرح باشد.

احتمال چهارم من عین عبارت شهیدی را بخوانم. الاحتمال الرابع ما فی البحوث من انه قد یقال ان الاطلاق کالعموم جمع للقیود. و علیه فیلحظ زمان الحکم قیداً فی الاطلاق ایضا کما یلحظ قیدا فی العموم. فحینئذ فتارة یلحظ طبیعی الزمان بما انه امر واحد مستمر قیدا و اخریٰ یلحظ آنات الزمان و قطعاته قیداً فعلی الاول یکون الزمان ظرفاً للخطاب و لا یمکن الرجوع الیه عند تخصیص فرد منه فی الوسط لا بالنسبة الی الزمان الذی قبله و لا الی الزمان بعده حیث یتنافی مع کون الزمان الملحوظ وحداً مستمراً و علی الثانی یکون الزمان قیداً للعام فیمکن الرجوع الی العام بعد مضی الزمان المتیقن من التخصیص.

اینجا این احتمال، اگر هم بخواهد تفسیر باشد تفسیر کلام مرحوم آخوند باید باشد، نه تفسیر کلام مرحوم شیخ. چون مرحوم آخوند هست که تفصیل می‌دهد بین این که تخصیص از اوسط باشد یا اوّل باشد یا آخر باشد.

شاگرد: چون گفته شیخ؟

استاد: اینها به عنوان تفصیل کلمات شیخ هستند، احتمالات تفصیل کلمات شیخ داده شده. البته مرحوم آخوند هم همان کلام شیخ را قبول کرده، یعنی این احتمالاتی که در مورد کلام شیخ هست در مورد کلام آخوند هم هست، همان تفصیل است، ولی همان تفصیل با یک اضافات و یک تشقیق شقوق‌های بیشتر. این یک نکته.

نکتۀ دوم این که پاسخ ایشان را می‌خوانم، به نظر می‌رسد که یک مقداری اصلاً در این احتمال و پاسخ‌ها یک ابهامات، این که مراد چی هست، مراد خیلی نامفهوم است. پاسخی که از بحوث نقل می‌کند و قد اجاب عنه فی البحوث بأنّ المطلق یکون بنحو لفظ القیود بخلاف العام و اذا استثنیت قطعة من الوسط سری الحکم قطعة السابقة و اللاحقة علیها فانه ان لوحظت القیود و جمعت کما فی العام سار الزمان مفردا و سر الحکم الی القطعتین بالعموم و ان رفضت القیود فی عالم اللحاظ سر الحکم ایضا الی القطعتین بالاطلاق فلا وجه لهذا التفضیل.

اینجوری عبارت را بیان کرده. آن که من این بحث این که اطلاق، این که زمان حکم قید اطلاق ممکن است باشد یا قید عموم باشد مراد چی است؟ اطلاق افرادی دلیل یا عموم افرادی دلیل؟ یا اطلاق احوالی دلیل. زمان خودش اطلاق احوالی دلیل است دیگر. قید که نمی‌تواند باشد. این که زمان حکم قید اطلاق باشد علی القاعده باید اطلاق دلیل نسبت به افراد باید باشد دیگر. این که زمان گاهی اوقات، ولی بعد که صحبت می‌کند این که می‌گوید مطلق به نحو لفظ القیود هست یا به نحو، این مطلق و عام نسبت به زمان سنجیده شده. یعنی دلالت احوالی دلیل به نحو اطلاقی هست یا به نحو عمومی. به نحو دلالت عام بر افراد هست. این چون استدلالاتی که دارد این استدلالات این شکلی است. من اصلاً سر و ته این چیز را نمی‌فهمم. آن مطلبی که آنجا هست آن بحثش این است، آن این است که، این پاسخ هم ربطی به این استدلال که من از این عبارت می‌فهمم اصلاً آن پاسخ و احتمال دو تا چیز بی‌ربط به هم هستند. آن که ما از این عبارت می‌فهمیم آن این است، ایشان می‌گوید که یک موقعی زمان را به عنوان امر واحد مستمر شما اخذ می‌کنید. اوّلاً اینجا می‌خواهد در این احتمال بگوید که بین اطلاق عموم اینجا فرقی نیست. اطلاق عموم هر دو به یک معنا است. هر دو لفظ القیود نیستند، جمع القیود هستند. حالا بعد در مورد آن هم صحبت می‌کنم. ولی تفاوت این هست که یک موقعی زمان را وُحدانی ما ملاحظه می‌کنیم. گاهی اوقات قطعات زمان را متعدد فرض می‌کنیم. اگر زمان وُحدانی ملاحظه بشود به عنوان یک امر مستمر واحد، خب این امر مستمر واحد باید استمرار، حکم ما حکم مستمری باشد. اگر حکم از اوّل قطع شده باشد خب ما حکم مستمر را می‌توانیم تصویر کنیم. بگوییم حکم مستمری که مبداء استمرارش از حین تحقق موضوع نیست. مبداء استمرارش متأخر شده از حین تحقق موضوع. ولی اگر ما بخواهیم از وسط آن حکم را قطع کنیم این حکم حکم مستمر نیست، یک قسمتی قبل است، یک قسمتی بعد است، بنابراین مستمر نیست. به خلاف جایی که آنات زمان را متعدد فرض کردیم. این چیزی غیر از کلمات، احتمالات سابق نیست، احتمال جدیدی اصلاً نیست. این احتمال جدیدی در اینجا نیست. چون کلام مرحوم شیخ بنابر آن تفسیری که مطرح بود همین بود، ما در واقع می‌گفتیم که زمان حالا آن دو تا تفسیری که می‌کردیم، می‌گفتیم ترکیبی از دو تا تفسیر علی ای تقدیر مرحوم شیخ وقتی زمان را قید حکم می‌گیرند بما انه امر مستمر قید حکم می‌گیرند. زمان را قید حکم می‌گیرند بما انه امر مستمر. مرحوم آخوند هم بما انه امر مستمر، نه بما انه متکثر. تکثرات زمان را در جایی که قید حکم هست دیگر ملاحظه نمی‌کنیم به عنوان یک امر متکثری باشد و امثال اینها. البته این مطلبی را که از عبارت‌های شیخ استفاده می‌شود کأنّ اگر بخواهد تکثر ملاحظه بشود، تکثر همه در ناحیۀ متعلق حکم یا موضوع حکم باید ملاحظه بشود. نسبت به خود حکم تکثر را نمی‌شود ملاحظه کرد کأنّ. ولی وحدت و حکم واحد استمراری را که وقتی ملاحظه بکنیم اینجا زمان قید حکم است نه متعلق حکم یا متعلق موضوع. این در این احتمال نیست. این احتمال در واقع شبیه احتمال دوم است، که یک موقعی ما تکثر فردی زمان را ملاحظه می‌کنیم، یک موقعی تکثر فردی زمان را ملاحظه نمی‌کنیم. خیلی با احتمالات قبلی تفاوت جدی ندارد. و آن اطلاق، لفظ القیود و جمع القیود اینها هم در این احتمال آن چنان نقش جدی ندارد که اینجور من از استدلالاتش می‌فهمم این شکلی است. اما اصل این مطلب که زمان جمع القیود باشد و لفظ القیود اینها ما مکرر عرض کردیم که اینها اصلاً، آقای شهیدی اینجا می‌گویند که این مطلب که اطلاق لفظ القیود است ما قبول داریم، در مورد عام هم ما همین را قائل هستیم. عام هم لفظ القیود است نه جمع القیود است. مگر این که بگویید مراد از عام این است که در عام تکثر ملاحظه شده ولی در اطلاق تکثر ملاحظه نشده. جمع القیود یعنی این. ببینید می‌گوید اکرم العلماء این عالم ممکن است قصیر باشد، ممکن است طویل باشد. ممکن است صغیر باشد، ممکن است کبیر باشد. ممکن است سید باشد، ممکن است غیر سید باشد. اینها ملاحظه نمی‌شود. اوصاف مختلفه‌ای که افراد عام هستند اینها ملاحظه نمی‌شود. ولی تکثرش ملاحظه شده. یعنی این که این افراد متعدد هستند، یک فرد واحد نیستند این تکثر ملاحظه شده. این را می‌گوید معنای لفظ القیود را اگر این هست که قیدهای متضادی که در یک دلیل هست، یعنی اکرم کل عالمٍ قیدهای متعدد درش ملاحظه شده، نه قیدهای اینها ملاحظه نشده.

شاگرد: این جمع القیود است؟ اگر قید متضاد ملاحظه بشود می‌شود جمع القیود

استاد: کأنّ جمع القیود است. جمع القیود اگر جمع القیود را به معنای ملاحظۀ قیدهای متعددی که افراد عام دارند باشد نه، آن ملاحظه نشده، ولی تکثرش ملاحظه شده. اکرم کل عالم تکثرش ملاحظه شده.

شاگرد: خب مطلق هم همین تکثر

استاد: ولی در مطلق این تکثرش هم ملاحظه نشده. ایشان می‌خواهد بگوید. فرق بین عام و مطلق این هست که در مطلق تکثرش هم، نه تنها. هر دو در این جهت مشترک هستند که آن قیود متضادی که وجود دارد، آن قیود متضاد ملاحظه نشده. ولی تکثر ملاحظه شده. اینجا به نظر می‌رسد که در این که قیود متعدد به نحو تفصیلی ملاحظه نشده، یعنی متکلم اصلاً ملاحظه نمی‌کند که این عالم قصیر باشد، طویل باشد اینها در آن نیست، این روشن است. اگر کسی هم می‌گوید مراد این نیست. مرادش این است که می‌گوید عالم هر وصفی داشته باشد، اجمالاً، اشارۀ اجمالی به آن اوصاف دارد. که شاید همین تکثری هم که آقای شهیدی می‌خواهد بگوید مراد همین یک نوع اشارۀ اجمالی. ولی آن چیزی که مهم قضیه هست آن این است که چه عام، چه مطلق مفادشان این هست که حکم بر تک تک افراد هست، بر کل افراد هست. ما آن تکثری که در عام ملاحظه می‌شود آن تکثر در مطلق هم به وسیلۀ مقدمات حکمت ملاحظه شد. ما عرض کردیم که مقدمات حکمت و یا به تعبیر درست‌تر در مقام بیان بودن متکلم. ما این مطلب را اوّلاً یکی دو تا نکته عرض بکنم. آن این است که در جای خودش گفتیم که برای این که اطلاق شکل بگیرد، تعبیر کردند مقدمات حکمت لازم است. ما در جای خودش می‌گفتیم که این مقدمات حکمت محل تأثیرشان یک جا نیست. در جاهای مختلف اثر می‌گذارند. و هر کدامشان اینها با همدیگر فرق دارند. آن چیزی که در مرحلۀ نهایی تأثیرگذار هست آن بحث در مقام بیان بودن هست. ما اینجور می‌گفتیم، می‌گفتیم فرض کنید شما می‌گفتید اکرم العالم که مطلق هست. آیاد مراد از عالم، عالم، اوّلاً یک نکته‌ای را عرض بکنم. به نظر ما اسم جنس وضع شده برای لا بشرط قسمی، ولی ذات لا بشرط قسمی. یک توضیحی بدهم در مورد این که من آن روز عرض کردم اسم شیء برای لا بشرط قسمی اخذ شده، لا بشرط قسمی مثلاً عالم، یک موقعی عالم خالی داریم. می‌گوییم اکرم العالم. یک موقعی می‌گوییم عالم عادل، یک موقعی می‌گوییم عالم فاسق. این کلمۀ عالم هم به تنهایی به کار رفته است. هم به عنوان موصوف برای وصف عادل، هم به عنوان موصوف برای وصف فاسق. یعنی در جایی که موضوع ما لا بشرط است و در جایی که موضوع ما به شرط شیء هست و در جایی که موضوع ما به شرط لا هست یک کلمۀ عالم در هر ۳ اینها به کار رفته. موضوع له اکرم العالم، عالم است، نه عالم فاسق. یعنی در جایی که ما می‌گوییم اکرم العالم العادل، عالم بودنش را با عالم می‌فهمانیم. عالم موضوع له‌اش خود عالم است نه عالم فاسق. نه عالم عادل، نه عالم فاسق، نه عالم خالی. این که می‌گوییم ذات یعنی عالمی که می‌تواند.

شاگرد: لا بشرط مقسمی

استاد: نه لا بشرط مقسمی نیست. عالمی که می‌تواند در استعمال به همراه عادل باشد، می‌تواند به همراه عادل نباشد و می‌تواند تنها باشد. و این که ما تعبیر می‌کردیم قالب‌های مفهومی، قوالب مفهومی در بحث آنها می‌گفتیم که اینها یک چیز دیگری غیر از بحث اعتبارات ماهیت وجود دارد، بحث قالب‌های مفهومی آن بحث قالب‌های مفهومی به نظر من خیلی مهم است آنجا خیلی مفصل من بحثش را کردم. این غیر از لا بشرط، در همین مطلق و مقید، مطلق و مقید نوشتۀ من هم هست این بحث مطلق و مقید. ما می‌خواهیم بگوییم که اکرم العالم، سه تا جمله ما داریم، اکرم العالم، اکرم العالم العادل، اکرم العالم غیر العادل. عالم لا عادل تعبیر بکنیم. عالم در این سه جمله مفادش یکی است. عالم در جایی که همراه عادل هست بر آن ذات عالم دلالت دارد. ذاتی که می‌تواند در جمله مقیداً به کار رفته باشد، ولی اگر مقید به کار رفته باشد بر مجموع مقید قید دلالت نمی‌کند، بر ذات آن مقید است، مراد این هست. اکرم العالم می‌تواند یا فرض کنید وقتی می‌گوییم اکرم کل عالم با اکرم کل عالم عادل، با اکرم کل عالم لا عادل، این عالم در هر سه جمله که مدخول کل هست یک معنا دارد. ولی یک جایی همراهش یک وصفی آمده است آن وصف می‌تواند وصف اثباتی باشد، می‌تواند وصف سلبی باشد، می‌تواند وصف نیامده باشد.

شاگرد: پس لا بشرط از این است که به شرط شیء باشد یا به شرط لاء باشد یا لا بشرط قسمی باشد.

استاد: لا بشرط از نحوۀ استعمال. آخر لا بشرط که آقایان می‌گویند مراد از لا بشرط مجموعه است، یعنی عالم عادل. بشرط لا که می‌گویند العالم لا عادل، یعنی این مجموعه را می‌گویند بشرط لا. ما این مجموعه را نمی‌گوییم. ذات شیءای که در قالب، قالب مفهومی می‌گویم یعنی این. این عالم در قالب‌های مفهومی متعدد می‌تواند استعمال شده باشد. می‌تواند به همراه عادل همین عالم استعمال شده باشد، می‌تواند مجرد آنها استعمال شده باشد.

شاگرد: آن عالم لا بشرط از

استاد: لا بشرط از این است که در کنارش

شاگرد: که به شرط شیء باشد.

استاد: نه بشرط شیء باشد، در کنارش عادل بیاید. بشرط شیء اصطلاحاً این نیست. بشرط شیء این هست عالم عادل به کار رفته باشد. مجموعه. لا بشرط که می‌گوییم این است. لا بشرط از این که تنها استعمال شده باشد یا در کنارش یک قیدی وجود داشته باشد. حالا این قید وجودی باشد یا عدمی باشد.

شاگرد: لا بشرط مقسمی باشد

استاد: لا بشرط مقسمی که آن اصلاً یک چیز دیگر است. آن از قسم معقول ثانی است، حالا وارد آن بحثش نمی‌شوم. آن کلمۀ عالم دال بر خارج نیست، دال بر مفهوم است. مصداق لا بشرط مقسمی خود عالم، عالم عادل مصادیق آن هستند. مفاهیم مصداقش هستند نه خارج. دال بر مفاهیم هستند. مثل فرض کنید کلی و جزئی. کلی و جزئی بحث خارج که نیستند. کلی و جزئی بحث مفاهیمی که در ذهن من هستند. لا بشرط مقسمی مفهوم را بما هو مفهوم را که ملاحظه می‌کنیم می‌بینیم مفهوم سه جور دارد، گاهی اوقات لا بشرط است، گاهی اوقات بشرط شیء است، گاهی اوقات بشرط لا است. لا بشرط مقسمی مصداقش مفاهیم ذهنیه است نه مصداقش خارج است. ما می‌گوییم مصداقش خارج است، ولی مصداقش خارج است، ولی این لفظ وضع شده است بر چیزی که می‌تواند دال بر خارج باشد در حالی که هیچ وصفی کنارش نیست یا دال بر خارج باشد در حالی که وصف وجودی در کنارش هست، یا وصف عدمی در کنارش هست، این مفهوم. حالا که چنین شد حالا بیاییم مثلاً در اکرم العالم. شما این مقدمات حکمت را برای چی می‌خواهید؟ آیا نمی‌توانیم با اصول لفظیه آن مقصودی را که از مقدمات حکمت دارید فراهم کنید؟ یک موقعی شما می‌گویید که عالم ممکن است اکرم العالم مراد از عالم، عالم عادل باشد. خب این مجاز است، عالم وضع نشده بر عالم عادل مجموعه. عالم وضع شده برای جزء عالم عادل. جزء این مفهوم مرکب. پس بنابراین از عالم، عالم عادل بخواهید اراده کنید مجاز است. اگر مرادتان این هست که ممکن است در جملۀ ما مفعول عالم عادل باشد، ولی آن قید عادلش مقدر باشد. خب این هم خلاف اصل است. اصل عدم تقدیر است. یا به تعبیر دیگر جایی که تقدیر هست اصطلاحاً می‌گویند مجاز در حذف رخ داده. اصالة الحقیقه‌ای که نافی مجاز در حذف هست آن اقتضاء می‌کند اکرم العالم مفعول ما و موضوع وجوب اکرام ما عالم باشد نه عالم عادل. اگر نه می‌گویید اکرم العالم نسبت اکرام به عالم را ممکن است مجازی باشد، حالا من جملۀ قضیۀ حملیه به کار می‌برم، می‌گوییم العالم واجب الاکرام. العالم واجب الاکرام ممکن است نسبت واجب الاکرام، اسناد واجب الاکرام به عالم از سنخ مجاز عقلی و اسناد لا غیر من هو له باشد. خب این هم اصل این است که اسناد حقیقی باشد، اسناد بمن هو له باشد. پس بنابراین مقدمات حکمت به چه دردی می‌خورد؟ پاسخ مطلب این است که این مقدمات حکمت چند تاست. مقدمات حکمت را مرحوم آخوند چی می‌داند؟

شاگرد: اگر موضوع عالم لا بشرط قسمی باشد دیگر سورش هم همانجا مشخص شد

استاد: نه صور مشخص نشده. لا بشرط قسمی لازمه‌اش سور داشتن نیست. مقدمات حکمتی که مرحوم آخوند. همۀ مقدمات حکمت را عرض کنم، یکی یکی ببینیم هر کدام در کجا.

این در واقع سه تا مقدمه قرار دادند.

«إحداها: كون المتكلم في مقام بيان‏ تمام‏ المراد، لا الإهمال‏ أو الإجمال.

ثانيتها: انتفاء ما يوجب التعيين.

ثالثتها: انتفاء القدر المتيقن في مقام التخاطب»

مقدمۀ دوم و سوم این در جایی که ما می‌خواهیم مجاز در حذف را نفی کنیم در آنجا به درد می‌خورد. در جایی که ما یوجب التعیین هست قرینه بر مجاز در حذف وجود دارد. در جایی قدر متیقن در مقام تخاطب هست ما یصلح للقرینیة وجود دارد. با وجود قرینه یا ما یصلح للقرینیة احتمال تقدیر به اصل عقلایی نفی نمی‌شود. این دو تا مقدمه مربوط به آن مرحله است. اما این که متکلم در مقام بیان تمام مراد باشد. این یعنی چی؟ ما این را توضیح بدهیم. آن این است که جملۀ العالم واجب الاکرام وضع شده برای قضیۀ مهمله. یعنی در جایی که بعضی از عالم‌ها واجب الاکرام باشند ما می‌توانیم العالم واجب الاکرام را به کار ببریم.

شاگرد: آن وقت آن لا بشرط قسمی چی می‌شود؟

استاد: لا بشرط قسمی آن عالم است آن به سور کار ندارد.

شاگرد: الآن لا بشرط قسمی نشد، به شرط

استاد: نه، لا بشرط قسمی است ربطی به آن ندارد که مراد. مراد از عالم ببینید حالا من یک مثال راحت‌تر بزنم. وقتی می‌گوییم الحیوان انسانٌ. الحیوان انسانٌ، این حیوان در خود حیوان به کار رفته. ولی همین که بعضی از افراد حیوان انسان باشند در صدق الحیوان انسانٌ کفایت می‌کند.

شاگرد: اگر حیوان را مهمل بگیرید بله، ولی اگر حیوان

استاد: نه، بحث اهمالی آن مربوط به قضیه است. اهمال افرادی نیست.

شاگرد: اگر افرادی‌اش را لا بشرط قسمی بگیریم

استاد: نه، لا بشرط قسمی به اهمال و اینها کار ندارد. ببینید حیوان وضع شده بر آن طبیعت. می‌گوییم این طبیعت با انسان اتحاد دارد.

شاگرد: لا بشرط

استاد: طبیعت لا بشرط. همین طبیعت لا بشرط همیشه اتحاد دارد یا در بعضی موارد اتحاد دارد؟ این مربوط به اسناد است، به حمل است، به مفرد کار ندارد. الحیوان انسانٌ در جایی که بعضی از افراد حیوان. ببینید گاهی اوقات ممکن است بعضی از افراد حیوان انسان باشند. ممکن است همۀ افراد حیوان انسان باشند. در هر دوی اینجاها الحیوان انسان را می‌شود به کار برد. جایی که ما می‌گوییم الانسان حیوانٌ، یا الحیوان انسانٌ هر دو مطابق موضوع له هیئت قضیۀ حملیه به کار بردیم. یعنی قضیۀ حملیه اقتضاء نمی‌کند که این موضوع و محمول در همۀ موارد اتحاد داشته باشد. دال بر سور نیست. ببینید سور باید یک کل بیاید. می‌گوییم کل انسانٍ حیوان. اگر این کل را نیاورید، کل یک معنایی را می‌رساند که اگر این کل نبود انسان آن را نمی‌رساند. انسان دال بر آن کلیت نیست. کلیت غیر از لا بشرط قسمی است. لا بشرط قسمی کلیت نیست، آن تکثر نیست. آن تکثر معنای دیگری هست که کل باید آن را برساند.

شاگرد: پس شاید بشرط شیء باشد.

استاد: بشرط شیء. انسان نمی‌تواند در انسان عالم به کار برود، مجاز است.

شاگرد: پس بشرط شیء را نفی کنید.

استاد: بشرط شیء را هم نفی کنیم باز ممکن است قضیۀ مهمله باشد. قضیۀ مهمله غیر از بشرط شیء است. مهمله یعنی این. ما می‌خواهیم بگوییم انسان فی الجمله با عالم اتحاد دارد. الانسان عالمٌ، فی الجمله. اتحادش فی الجمله است. ببینید فی الجمله بودن وصف اتحاد است. قضیۀ حملیه یک موضوع دارد، یک محمول دارد، یک هیئت قضیه، هیئت حکم. این هیئت دال بر اصل الاتحاد است. اما این که این اتحاد به نحو در کل موارد است، در بعض موارد است این دیگر دلالت ندارد. پس ما در کجا، صحبت سر این است که برای این که این سور را ما بفهمیم یک موقعی یک دال وضعی داریم که کل است. می‌گوییم کل انسانٍ عالم. یک موقعی ما دال وضعی نداریم ولی متکلم در مقام بیان کمیت موضوع هست. در مقام بیان بودن یعنی این، در مقام بیان کمیت موضوع. بحث این است، اگر متکلم در مقام بیان کمیت موضوع باشد می‌تواند به سکوت اکتفا کند برای این که بگوید که همۀ افراد این انسان آن وصف را دارند. سکوت به دلالت عرفیه، نه دلالت وضعیه. عرف سکوت را برای اثبات این که همۀ افراد این موضوع با محمول متحد هستند کافی می‌داند. ولی در جایی که بعضی از افراد باشد سکوت را کافی نمی‌داند، دال اثباتی می‌داند. دال سکوتی را کافی نمی‌داند. بحث این هست که اصل اطلاق از سنخ دلالت‌های سکوتی است. این که من در بحث خودش گفتم که اطلاق لفظی و اطلاق مقامی جوهراً یکی هستند. اطلاق لفظی و اطلاق مقامی جوهراً دلالت سکوتیه هستند. نحوۀ دلالت‌های سکوتیه‌شان فرق دارند، ولی جوهرشان یکی است. بنابراین وقتی که چنین شد بحث سر این هست همان چیزی را که کل به دلالت وضعیه اثبات می‌کند، چی را اثبات می‌کند؟ اثبات می‌کند که سور قضیه کلیه است. یعنی همۀ افراد انسان عالم هستند، وقتی می‌گوییم کل انسانٍ عالم می‌خواهیم ما بفهمانیم همۀ انسان عالمند. همین مفهوم همه را به وسیلۀ در مقام بیان بودن، چون متکلم در مقام بیان سور قضیه است، در مقام بیان بودن هم همین. در مقام بیان کمیت افراد موضوع. هر چیزی را که می‌خواهیم مقدمات حکمت، یعنی اطلاق را در آن اثبات کنیم نسبت به آن کمیت آن را می‌خواهیم اثبات کنیم. پس بنابراین همچنان که از عبارت شیخ را آوردم، شیخ هم همین عبارت را داشت، در مقام بیان بودن همان چیزی را اثبات می‌کند که کل به دلالت وضعیه اثبات می‌کند. در مقام بیان بودن به دلالت عرفیه و دلالت سکوتیه چیزی را اثبات می‌کند که کل اثبات می‌کند. بنابراین لفظ القیود و جمع القیود اینها اصلا به این بحث‌ها ربطی ندارد. آن چیزی که بین عام و مطلق هیچ فرقی نیست. بله عام به دلیل این که دلالتش وضعیه است یک نوع قوت ظهوری دارد. یعنی کأنّ دلالتش اثباتی است. این دلالتش نفی‌ای است. خیلی وقت‌ها این اثباتی بودن دال و نفی‌ای بودن دال در قوت و ضعف ظهور دخالت، آن همیشه نیست. نمی‌خواهیم بگوییم همیشه هست. فی الجمله دخالت دارد. بنابراین به نظر می‌رسد که این بحث لفظ القیود و جمع القیود و امثال اینها اصلاً جایش نیست. این که من مکرر، من از حاج آقا هم هیچ وقت این بحث جمع القیود و لفظ القیود را نشنیدم در بحث‌هایشان. علتش این است که تفکر ایشان در مقدمت حکمت تفکری هست که اصلاً با این حرف‌ها جور در نمی‌آید. این مطلبی که عرض کردم عین کلمات حاج آقا بود. از این که جمع القیود و لفظ القیود به این بحث ربطی ندارد اینها را من اضافه کردم. ولی اصل تبیین این که مقدمات حکمت جایگاهش چی است؟ جایگاهش این است این را حاج آقا فرمودند. اما این که فقط در مقام بیان بودن هم لازم هست این هم در تعبیر حاج آقا نیست. ولی این که به هر حال ما برای اثبات کلیت قضیه و دفع الاهمال در مقام بودن نیاز داریم تصریح حاج آقاست. و همین مطلب هم درست است و غیر از این نیازی به اجرای مقدمات حکمت نداریم، در غیر این مراحل. در سایر مراحل عرض کردم اصول لفظیه. ما ۳ تا اصالة الحقیقة داریم. اصالة الحقیقۀ نافی مجاز در کلمه. اصالة الحقیقۀ نافی مجاز در حذف. اصالة الحقیقۀ نافی مجاز در اسناد. این ۳ تا اصالة الحقیقه را اگر اجرا کردیم دیگر نیازی به اجرای مقدمات حکمت نداریم مگر برای تعیین سور قضیه. برای تعیین سور قضیه آن نیاز داریم. در مقام بیان بودن به تعبیر دقیق تعیین کنندۀ سور قضیه است به دلالت عرفیۀ سکوتیه همچنان که کل سور کلیت قضیه را تعیین می‌کند به دلالت لفظیه. این ما حصل عرض ما.

حالا اینجا من دیگر احتمال پنجم را واردش نمی‌شوم، دیگر احتمالات خیلی چیزی نیست. اجازه بدهید از این بحث بگذریم.

وقت گذشته فقط یک نکته‌ای را اینجا عرض بکنم. آقای شهیدی در لابلایش که بعضی بحث‌ها در لابلا دارد به خصوص، یک بحثی را دارد از یک کسی از بعض الاجلاء نقل کرده ظاهراً اشاره به حاج آقاست. ولی هیچ ربطی به حرف‌های حاج آقا ندارد. نمی‌دانم چجوری این بحث در آنجا منتقل شده. چون بعضی از نکاتی را که در این بحث هست اختصاصی حاج آقاست. این که بعض الاجلاء مراد حاج آقا.

شاگرد: آن که می‌فرمایید آقای سیستانی احتمالا مراد است همان است؟

استاد: نه بعض الاجله اینجا تعبیر کرده نه بعض الاجلاء. دو تا بحث هست، یک کلام هست که علی القاعده مراد آقای سیستانی است، بعض الاجله تعبیر کرده. یکی اینجا بعض الاجلا تعبیر کرده. حرف آقای سیستانی را هم من یکی اینکه طرح می‌کنم اینجا حرف آقای سیستانی، آقای شهیدی نقل کرده و امثال اینها. و یک حرف هم از حاج آقا نقل کرده، حرفی که از حاج آقا نقل کرده اصلاً ربطی به فرمایشات حاج آقا ندارد، نمی‌دانم حرف چی است؟ این خیلی حرف اصلاً به هم ریخته و امثال اینهاست. نمی‌دانم جایی از حاج آقا یک همچین مطلبی مکتوب نقل شده یا نه؟ حالا شفاهاً در جایی کسی از حاج آقا نقل کرده باشد به هر حال من کلام آقای شهیدی را فردا در مورد بعض الاجلایی که نقل کردند عرض بکنم و این که حاج آقا اینجا چی می‌فرمایند. کم کم بحث را جمع می‌کنم. دیگر بیشتر از این بحث کشش ندارد. حالا من مطالعه می‌کنم حرف‌های آقای شهیدی را، حرف‌های مفصلی دارد، خیلی وارد مثلاً مفصل وارد فرمایشات مرحوم آقای نایینی شده. آنها را دیگر ما وارد نمی‌شویم، ولی من نگاه می‌کنم اگر در لابلای آن حرف‌ها یک نکتۀ قابل بحثی بود آن را بحث می‌کنم. همینجوری که سریع نگاه کردم چیزی که نیاز به بحث باشد درش ندیدم. همچنین حرف مرحوم امام را مفصل ایشان متعرض شده که ما باز هم به تفصیل وارد فرمایشات مرحوم امام نشدیم آنها را وارد می‌شوم. و سعی می‌کنم فردا، پس فردا دیگر بحث را ببندیم دیگر تا آخر هفته. از هفتۀ آینده بحث جدید برویم.

بحث جدید، آقای یک بحثی در مورد، یک ذیل‌هایی دارد اصل این بحث را ما می‌بندیم ولی ۲، ۳ تا ذیل دارد آن ذیلش را صحبت می‌کنیم. این که آیا بحث استثنای مؤنه از مصادیق این بحث هست یا بحث نیست. آقای شهیدی عرض کردم در تحریر محل نزاع با آقای خویی اینجا چیز می‌کند که شما محل نزاع را درست تحریر نکردید آن یک اشکالی ایشان به آقای خویی کرده و بحث فقهی در مورد او کرده آن بحث‌های خوبی است که آنها را بعد از این که این بحث تمام شد وارد آن بحث هم می‌شویم و آن بحث‌های فقهی‌اش بهتر از این بحث‌های کلی هست.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان